

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

۰۲۰۲۶ / ۹ / ۹

ن. جلیلزاد

چرا نبوغ امانی مغلوب جهل تاریخی شد؟

اصلاحات امانی / خنجر روشنایی بر گلوی تاریکی



روایتی از لحظه ای که امان الله خان، با جسارت بی بدیل، پرده قرون را درید و در برابر جهل مقدس شده ایستاد.

وقتی تاریخ از خواب می جهد و سنت از ترس می لرزد. تصویری از جامعه ای که اصلاحات را تهدید می دید، نه نجات و روحانیتی که از بیداری مردم بیمناک بود.

امان الله / مردی که خواست افغانستان را از زنجیر قرون آزاد کند.

حماسه رهبری که نور را بر ملتی افروخت که قرن ها در سایه ملا و قبیله زندانی بود.

اصلاحات ممنوعه / جایی که حقیقت با دیوار تعصب درگیر شد.

شرح نبرد میان عقل و جهل، میان مکتب دختران و منبر محافظه کار، میان عدالت و انحصار.

آن روز که افغانستان می توانست مدرن شود و سنت، تیغ بر گلوی آینده گذاشت.

فریادی از تاریخ که نشان می دهد شکست اصلاحات، شکست امان الله نبود / شکست جامعه ای بود که از نور می ترسید.

صد سال از سقوط دولت امانی و شکست بزرگ ترین پروژه اصلاح طلبانه تاریخ معاصر افغانستان می گذرد، اما زخم این شکست هنوز بر پیکر این سرزمین تازه است.

پرسشی که در برابر ما قرار دارد، تلخ ترین و در عین حال ضروری ترین پرسش تاریخ معاصر افغانستان است: چرا خرد، نوگرایی، و آزادی خواهی امانی، در برابر جهل، تعصب، و ارتجاع، زانو زد؟

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څیر و لولئ

پاسخ این پرسش را نمی‌توان در یک عامل واحد خلاصه کرد/ بلکه باید آن را در تلاقی چند نیروی تاریخی، اجتماعی و ژئوپولیتیک جست و جو کرد که دست به دست هم دادند تا یکی از روشن ترین فصول تاریخ این ملت، در خون و آتش خاموش شود.

بعضی ها ساده باورانه استدلال می کنند که : نخستین و بنیادی ترین علت، شتاب زدگی اصلاحات در برابر بستر اجتماعی ناآماده بود.

استدلال «شتاب‌زدگی اصلاحات امانی» اگرچه در ظاهر رنگ خوب دارد، اما در عمق خود چیزی جز توجیه محافظه کاری و ترس از بیداری نیست. این سخن را آنان می گویند که از هر حرکت روشن گرانه، بوی خطر برای منافع خویش استشمام می کنند.

امان‌الله خان نه شتاب زده بود، نه خیال پرداز/ او تنها می خواست زنجیر قرون را از پای ملتی باز کند که قرن ها در تاریکی جهل و تعصب نگه داشته شده بود. اصلاحات او، فریاد انسانیت بود در برابر سکوت قرون. مکتب دختران، نه تهدید ایمان، بلکه احیای عقل بود / چلنج حجاب اجباری (که تحمیل نمی شد / تشویق می شد) ، نه بی دینی، بلکه بازگرداندن اختیار به زن بود / بیرون کشیدن عدالت از چنگال روحانیت سنتی، نه طغیان بر دین، بلکه نجات دین از انحصار جاهلان بود. اما آنان که از نور می ترسند، همیشه بهانه «ناآمدگی جامعه» را علم می کنند تا تاریکی را حفظ کنند.

جامعه افغانستان در آن زمان، بی سواد و گرفتار ساختارهای قبیله ای بود، درست/ اما مگر رسالت رهبر، انتظار آمادگی است یا ساختن آن؟ اگر امان‌الله خان منتظر می ماند تا جهل خود به عقل بدل شود، هنوز هم در همان قرون خاموش می زیستیم. او با جسارت، نخستین سنگ بیداری را پرتاب کرد/ و همین پرتاب، لرزه بر بنیاد سلطه روحانیت محافظه کار انداخت.

آنانی که امروز اصلاحات او را «شتاب‌زده» می خوانند، در حقیقت از سرعت نور می ترسند. آنان می خواستند ملت در تاریکی بماند تا منبرشان روشن بماند. امان‌الله خان، با همه اشتباه ها انسانی اش، نخستین کسی بود که فهمید دین اگر در خدمت انسان نباشد، به ابزار اسارت بدل می شود. او خواست ایمان را از چنگال ترس آزاد کند، و همین جسارت، خشم آنان را برانگیخت که دین را نه برای خدا، بلکه برای قدرت می خواستند.

اصلاحات امانی شکست نخورد چون نادرست بود / شکست خورد چون در برابر دیوار سنگی جهل و تعصب ایستاد.

اما هر دیوار، روزی فرو می ریزد.

امان الله خان شاید رفت، اما اندیشه اش ماند/ اندیشه رهایی، اندیشه انسان آزاد. و تاریخ، دیر یا زود، به او حق خواهد داد / زیرا هیچ ملت تا ابد در سایه ملا و متشرع و مناسبات کهنه و پوسیده نمی ماند.

امان الله خان، با نیتی پاک و آرمانی بلند، می خواست افغانستان را در مدتی کوتاه از قرون وسطی به دوران مدرن پرتاب کند. او مکتب برای دختران گشود، حجاب اجباری را به جلنج بنیادین کشید، نظام قضایی را از انحصار روحانیت سنتی بیرون آورد، و کوشید ساختار قبیله ای و ایلی جامعه را به سود دولت مرکزی مدرن، محدود سازد. اما این اصلاحات، هرچند از منظر تاریخی درست و ضروری بودند، در جامعه ای که اکثریت مطلق آن بی سواد، دین باور به شکل سنتی، و در چنگال ساختارهای قبیله ای و روحانیت محافظه کار بود، به مثابه شمشیری بر گلوی باورهای دیرینه احساس شد. اصلاح طلبی که با مردم همراه نشود، هرچند برحق، محکوم به شکست است/ و این درسی است که تاریخ افغانستان با خون امانیان به ما آموخت.

دومین عامل، که نمی توان از کنار آن با سکوت گذشت، دخالت آشکار و پنهان قدرت استعماری بریتانیا بود. امپراتوری بریتانیا، که افغانستان مستقل و مدرن شده را تهدیدی برای منافع خویش در هند می دید، از هیچ کوششی برای تضعیف و سرنگونی دولت امانی دریغ نکرد. تحریک روحانیون محافظه کار، حمایت مالی و لوجیستیکی از شورشیان، و بهره برداری از نارضایتی های قبیله ای، در خدمت گرفتن حضرت های مجددی / شیخ ها و مشایخ ابرارهایی بودند که استعمار برای خاموش کردن چراغ روشنگری در کابل به کار گرفت.

این حقیقت تلخ را باید با صدای بلند فریاد زد: سقوط امان الله، تنها یک شکست داخلی نبود/ توطئه ای بود که از بیرون مرزها، با دقت و برنامه ریزی، طراحی و اجرا شد.

سومین عامل، ضعف ساختاری دولت مرکزی در ایجاد پایگاه اجتماعی گسترده برای اصلاحات بود.

شاه غازی امان الله خان، با وجود آرمان های بلند، نتوانست شبکه ای از حامیان آگاه، منسجم و مسلح در سراسر کشور بسازد که در لحظه بحران از او و اصلاحات دفاع کنند. روشنفکران مشروطه خواه، هرچند در اندیشه پیشرو بودند، در عمل، جدا از توده مردم روستایی و قبیله ای ماندند. این شکاف میان نخبگان روشن اندیش و اکثریت جامعه، همان گسلی بود که در نهایت، زیر فشار شورش های مسلح، فرو ریخت.

چهارمین و شاید دردناک ترین عامل، بهره برداری ابزاری از دین برای بسیج جهل علیه خرد بود. روحانیون محافظه کار و رهبران قبیله ای، با تفسیرهای تحریف شده از دین، اصلاحات امانی را «کفر» و «بی دینی» خواندند و توده های ناآگاه را علیه دولتی شوراندند که در واقع، برای رفاه و پیشرفت همان مردم تلاش می کرد.

این الگوی شوم / بهره برداری از دین برای مقابله با روشنگری / نه نخستین بار در تاریخ افغانستان بود و نه آخرین بار / اما در دوسیه سقوط امانی، به روشن ترین شکل خود را نشان داد و درسی عبرت آموز برای همیشه تاریخ این سرزمین برجای گذاشت. اما آیا باید این شکست را تنها یک فاجعه دید، یا باید آن را آینه ای برای عبرت نسل های آینده دانست؟

حقیقت این است که شکست امانی، اگرچه تلخ، اما آموزنده ترین فصل تاریخ معاصر افغانستان است. این شکست به ما می آموزد که اصلاح واقعی، بدون همراهی آگاهانه مردم، بدون سرمایه گذاری در سواد و آگاهی عمومی، و بدون مقاومت در برابر دخالت بیگانه، دوام نخواهد آورد. نبوغ بدون پشتوانه اجتماعی، همچون شمع است که در برابر توفان جهل، هرچند درخشان، اما زودگذر خواهد سوخت.

صد سال پس از آن فاجعه، این پرسش باید همچون زنگ خطری در گوش هر افغان آگاه طنین انداز شود: آیا امروز نیز، در برابر هر تلاش برای روشنگری و نوگرایی، همان الگوی مرگبار بهره برداری از جهل، تعصب، و دخالت بیگانه تکرار نمی شود؟

آیا نخبگان و روشنفکران امروز افغانستان، از سرنوشت تلخ همتایان مشروطه خواه خویش، درسی گرفته اند؟ یا بار دیگر، در برجی از عاج نظری، از بدنه اصلی جامعه جدا مانده اند؟

تاریخ افغانستان، در سرگذشت سردار ترقی / استقلال و آزادی امان الله خان، به ما هشدار می دهد که راه پیشرفت و مدرنیته، بدون شکیبایی، بدون سرمایه گذاری در آموزش و آگاهی عمومی، و بدون هوشیاری در برابر دسیسه های بیگانه، راهی است که همواره در معرض سقوط قرار دارد.

اما این هشدار، نباید ما را به یأس بکشانند / برعکس، باید چراغ راهی باشد برای آنکه در گام بعدی تاریخ این سرزمین، خرد و روشنگری، این بار با پایه ای استوارتر، بر جهل و ارتجاع پیروز شود.

یاد امان الله خان و یاران مشروطه خواهش، نه تنها یاد یک شکست، بلکه یاد آرمانی بلند و ناتمام و به تعویق افتاده است / آرمانی که هنوز، صد سال پس از آن، در انتظار تحقق کامل خویش بر خاک این سرزمین است. پایان